

## ناشر سشذه الكرّربنك <br> Ketobnakcom

ترجمه از مهبيب نروغيان

## 1

 بنامكلسارى نيز پير بود، جسيار يير ...




 كند. در جوانى كمه زود بزود بهر كز شهرسبتان ميرفت، در مرأجعت هميشه با بيرحمى شلاق كش إلا






 كاو بسرعت لاكیيشت برود.



 هى زودتر و زودتر . بيخخواهى نورآ و بيـيعطلى انتلجاب جهانى
 يكـ راه ديعولى، سربالاثى آلكساندرونكا، را هم ندارى. هعد بردم



 را بتو برمانيْلد.







 هوانان هم

رنته


 از مـلتها خيش تاناباى

 اين


 آخرين خرسخغهاني بود




.



 تسیه خآوت بيكـ طزف







 كم نمبد.






غلط نرتته بود.


 شفطور نميكرد
.

آب , كا كا و جو غود






احساس نالستواري مشطع زبمين در زير سـم أسب آن روزهايى










末 او كنـ ميكرد , و از


 يكى جرعג شيور جاي داشت





 بيكيرد و

 را سدخت خورد, زندكياى آغاز كرديل كه سانها ااككنوت داشت بهايان ميهرميل.






 تر، آن ايلخيها و آلن ماديان بزرك







 نيروى آن نبود كمه بر غبار تيره و تار و لرزان بوران فائت









 تلق شیرخهاي كارى خاموث شد. زخم زير خالموت ديكر درد نميكرد.
اسبب يورغبه ايستاد و تلوتلو خورد. نكاه كم بيكرد هش هشمانش


 تخثم باسب نزديكى شد، نظرى به آن انداخت و آهسته كفت :
lol -






جاري بو2.

تاناباى زير لـب كـي



 علفهاي خـشكه را بردارد


سراثای اسمب را فرا كرفته بود.



 هششمان
 مـتروك، شاله و تيره و تار بود.
 هم طه
 بندرت برهاكذرى برميتخورى.
 و تتها ايستاده بودنل.
 دره هأ و



 را بوحشتت الئلخت.




 تاناباى با تاسن كفت :


 راه اتفاتى بيفتد در, هر حال
 Qs sjs in





 ضششمكين و عصبانى بود. البته ميبايست شـب را مبيماند و ميتكذارد امسب السترالحت ككند. ولن او او ا . تاناباى با عصبانيت دستى تكان داد و وار داى تبرئه غود نكر

 هر صهرت
 هيرى هم بيرونت كردند... .

 vV














 غصهd آنرأ خودم ميشورمر) عروس عزي



 هيزى نداشت كه







 و دست خود را بزير يالش برد. زير يال هم سرد و و خيس بور بود.
 را ترساند. با غم و اندوه فكر كرد : עبكلى هير شلده. يالشى ريخته،



 نزديكي انبار در هـسايكي ميراب؛ يكـ كيلوبتر و نيمر بالاتير

 علفهاى خشيكـ و
 بود. سركروه جديد كده مهندس كشاورزى جوانى است و اهـل بتحل نيستش باو كفت :



-


تاناباى به اسطبل رفت و وتتى در حياط السب يور يورغه خود



كيند و اسب را با خود برد.


 نكند غرغر كرد :

 بورغه ارتباط داشُتت. در جوانى تانابانى خطاهانئى نكرده بوده كـ
 روده بزذكم روده كوجكم را بيخغود.

زنشث كفت :
-




,
-
 تاناباى با خـيا







ور رفتت تا زنش از أأين داد زد :





 اه
 .كفت و السمب را هل داد. اسب تلوتلو خودد و لابيا كرد. - صبر

 سيسبزمبينى



 نانرا بو كشيد، الـا نتوانست بخرورد. آنوتت تانابابى كوشيد در در
 بجويدن كرد. تاناباى شاد شد شاي و كنت :


 بر روى دستهاى لرزان تاناناباى ريخت و و خوشعال شد كد آب دمان السب كرمتر ميشود.
بعد انسار اسب را كرفت و با لحنى قاطن ابر كرد :

- راه بيغت بريم! إيستادن هيمج بعنى ندارد. اسبب يورغه از صداى تلقى تلق و برخورد آهسته هرخهـها براه بلند شد. آنها يوا يواث


 بيشتر . بله، كويا بيشتر ....


## $Y$

اونين بار آنها هس از جنكـ با هم برخورد كردند. سرجوخه




 خود را بواحدش رساند.
وتتى بخانه بريكيكشت زنان سوداكر در ايستكاهها او را اليريمد


 تكى و توك بوهاى سفيد ريدا هده بود. ابما روح و جسمش هنوز

توى بود. بعد از يكى سالل زنش دنترى زائيل و بعه دنتر دوم را.



 نيامده، اما أين بحث ديكرى المتا...









 أين زندكى يشود، زيرا تمام كذنشته هرن آلن شده بود تأ حالا بالا بالاخره


















 با نسيم بيروزى زندى اندى بيكردند.







 تشكيل كالخوز متثقاً تبليغ بيكردند و با هم انم از كولا كها سلبا . كوثشش بيكرد. نسبت بكسانى كمد ناسشان در هورت سلب مالكيتـ



 نتوان ترا از آن جدا كردد. جورو بيمار و لاغر بود. كردنثن دراز




 خوى آرام و بهربانش باو او احترام بيكذاثشتند. الـا تانابابى بهربانى

 بباد انتقاد بيگُرفت. اين انتتاد او خيلى خوب از آب آب در ريآمد، درست مثل روزنامه. تسام آنجه را كه در جلسات ترائت هطبوعات

شنيله بود ازبر تككرار ميكرد. گّاهى اوتات خودش هم الم از حرنهاى خودشى بوحشت بيافتاد. در عرو عور عألى از آب درسيالمد. جورو بهيكفت :











 اسبهاي جوان را هم تربيت ميكردند. براى ارتش اري امبـ لازم بود.


 از آنها تشكر كرد كـه



 تاناباى جواب

 شهورو ، همانى


 با همين ترار از هم شجدا شدند.

تاناباى به كاركاه Tهنكرى شود رنتت، ولى خورو ناكهان او
را حها زد :
 كم بصموتش مينكريست روى










 ايلتخى تور كوى

 نميزند،

 هيريشم مزر و جابكى و هرخاششجو و جنْجاللى هستند.


 تاناباى با لتحني آرام و آشتىجويانه كفت : -
 آلمه بود بالا زد، روى ركاب نيمخيز شد، با دسته شلاق نشان داد人。
 شخوب اسبي خذواهله شلـ. -



 $9_{\text {© }}^{\text {خ }}$
 قيمت نداشت. در المعمبدوانى براى اينطور المبها سرشان را هـيدادنل.
تأناباي جيششـنهاد - برويّه بابينيهم !






شلده بود فرياد زذ :
ا-

-


 مبيرنت، بلدان ميمانستت ككه هرواز ميكنـ.



تكان بيلداد داد بيكششيد : -





 Tدم شاد بيمشود.








 بج
 9 ic.





 بدرته كرد,

 هنوز تنتها بود.
موقع خذاحافظى تور كوى از نو





 وتتى تربيت كردى و سوأرى شدى، اكري نمردم و و زنده .ـاندم،












 بعد برن شروع شد. زود برد بزود بيباريد و ز زياد روى زين









 اكر داد ميزد ويا از سربا غرغرى بيكرد، السبها سرشان را بانلا ميـ








 زميتوانست








范













 عود
 A9














 بود بـيرهانيدند.









 شد.












ششت نييكويلد و فرياد ميزلد :














و باو اله
-
-
-






-


- بكذار خنكـ بشود، بحِه كم ذيستى.


 بيكردنه، با حداى بلند شيهيه بيكشيدند. ايلنغى بانانان با تهور ميتانتمتند،

 ككّ














 هطور ز-بين زير بايش در حركت المت، خطور باد در بيان يانل و كوثهايش صدا بيكند و پֶطور سمهايش بانند جرس بصها در آمده است.
مناسبات كلسارى با ايلتخيان نيز مانـند مناسباتش با با همد هيز ديكر بود كه با آن ارتباط مستقيمه زداشت








 در روى زين آواز ميخواند. در اين لحظات ايلخيلخيان را دوست داشت، دوست داشت با آهنــ آواز او بدود. بعدها اين آوازهما



 نصب شده بود؛ بيريخت تأ اسبها بليسند. تسام ايلخنى هجوم مياكورد.
 ويكى بار أيلخىبان شروع كرد بكوبيدن به ته سطلى خالي













 كشيد و بعد سر دست بلند شد. اسبهاى اطرافنش در يكى آن




 اسنزجر كريده بودند، در هـمان نزذديكى برسه هبيزدند.






آنرا بيكويلـ







 شلد و در جاى خود ايستاد. . ايلنغى كّا


دستيارش بلدون آنكه كــند را شل


 ! إ إ
دستيار افنسار را بلدست او داد. ايلتخىبان بيتمفت : -
捲

 لواششه !















 كشيلي، سراسيمه











أين وضع مدت زيادى، مدت بسيار زيادى اداديه داشت.


 و قدم رنت. خيملى تشثند بود.
 تنكى را شل كردند و جلو اسبيند سر

 نميتوانست روى زیين دراز بكشد. ركابها را هم بالا انداخته و بقاتج زين بند كردهه بودند. تمام شب را بهـمين وضع ايستاد. مأيوس










 هيجكس بان اعتنانئى نداشت.




 بزرگ شده بودند و از هم جهدائى نداشتند.
 ماديان جوان تن زميداد و با كا كاسارى از دست آنها نرار بيكرد.








 .


 دندان شروع ربخاراندن






 بار در زنديّى مبيتريست


 هي
 كفت. كّا كسارى از كـى تانابانى بـيكّنت :





برابر هر خنس و خاشاكّ سر تعظيم نرود بياورى. كرسنه شدوای،












..

 ستاره امبب يورغه تو جتدر بلند خواهد شدا!

## $\Gamma$




 تاناباى بير صبر ربيكرد تا اسبب نفس تازه كند. بعد دوبار انسارش را بيمكرفت و بيیْفت :




 الما اسب هرن أو را نميفهميد. بسته به تسهd ر افزار مالبند،


 , تاناباي بـئكفت :

 .
ثوستين خذود را بزّمين إنداخت و بسرعت شروع به باز

 و و كا


 كا
... توز



 را مبيوشاند .






 كفت






 كا حال نزع و
 تاناباىى بذكي فرو رفته بود و مبيرفتت. السب يورغغه إششت سرش

 ديگر خود بياند|خت و السب يوزغغه را بدنبال خود بيبرد. بعد



انداخت و كات





 تاناباى بیاد آورد ك بتاخت
 هِنْ




 اين الهيب در هرواز الست و باد داغ صورتش زا بـيسوزاند. برأى
 زير بايش با باشلد.

 أها همه بدون استثن:ا لز اولين تا آخزين روز صهارت هور

 بيبرد يادى "بيكنثند؟"







 كّل



 همانطور
 كرفت كد پيبحچ





 شعاعهايى بلند و لرزان راله جلو غود را وارسى بـيكرد؛ بسرعت 1.1
 .





 |ايستاده بو2 حيو

 جوان درازقدى ك ك

زشیشته بود
 رالمنه :تونييح دأه :

 شبله، پֵيرس, - بله، هـن .
-

 .تانابأى هوا!


 90d
 -س هوم، حالا كـجا ليتخواهى بروى
. راننلده ششل اينكه سوت بزن كفت :

- هوروو !
 فردا از آنجا بيروى. - متشككرم. اصب با با هن است.



تاناباى غثكين و آرام كفت :

- راهت را بكش برو ب

راننده پوزختندى زد و كفت :

 $\qquad$

 روشين شده بود بصهدا درآمذ.

و يهلوى وانثند زششسته بود كفت :
-
آهده بود؟ ..
 -





جوان كفت :

- ر- خيوانى هستىى

رأنده جواب داد :

- كّور پیر هده كردده!

وتتى ماشين رفت، وتّى تاريكى شـب
 هى زد:
-

$$
1 . r
$$

در آنسوى پل سر السب را بِكوروراه بِيتحإند. حالا آنها از
 ويشث بيرفتند. ماه تازه كسى از ستاركّن در آسمان سرد بسردى سوسو بيزدند و در انتظار طلوع ساه بودنـن.

## $\varepsilon$

در آن سال كم كّسارى را آبوخته و سوارى كردند ايلتيها




 مركکب اشهب إيرى اكرجه زياد دور نبود، الما هنوز در آنسوى








 بيثدلند، از دور خود را كاسلا جمع و جور رهيكرد و روى زين




 فرو بيرفتند. والد و شيدا بيايستادند، يكباره إربيكشتيند، صورت



و آخرين ستخنان آنها بـكوش بيرسيد: - مواظظب باش؛ اكر
 كاهی اتفاق ميانتاد كا
 زنها دوبت
 را از دستشي ريقإييدند و بميكفتند :
 ( ال براى خودت سوار اسبب يورغه يللى بيمكردى ! -



 سوار السب يورغد بششود. حتي آن زنى كه از از ديدنثي احوال و
 برود، يكى بار هم سوار اسبب يوزغه نشيد. شايد أو نميخْواست هم سوأر بششود. در آن سال تاناباى را به كميسيون تفتيشن انتيخاب كردند.






 آنها آهسته با هم




1.0

انسب از
 تاناباى باكمفف، عضيو كميسيون تفتيشي در الداره

 هـجانى كار نكنند. سال كذششته دعحصول كم ديكران زشود. بالاخره چچیى
 كذشته از









 تاناباى تـيگفت :

 بايد ياشد. يا مـا كا, كردن يادهان رنته ويا شها مارا بل رهبرى

حسابدار جهيكفت :
 را بطرفب او


|اول بنهمَ، سر در بيار ... تنها تو كمونيست هستي، لا همه دشمن
غ غانقيم، ها
ديكران داخل صتحبت بيشدند و هر و و بتحث و جار و و جنجال درمبيكرنت. تاناباي نشسته بوده سر ور خود را دربيان دستانش





 باز هم دست بكار سلبب سانكيت از كولاك كها بشوى9 اما بدا بدانكه

 نشَبى!
او نيز با نكاه بآنها جواب بيلداد : صبر كمنيد؛ بيشرفهاى رذل، در هر صورت آنطور سيشود كـله ما مبيخواهيمه. ولى آخر اين














 خودش. و كالخوز دشتنهاى زيادى نتراشيله بودو
-
 آش :
 زارون
 , بزلز

 كـرد

 هقمّل










 كالتخوز را سر






 بو24...


 .




 جنين دستان نوازشتُ, و مـانند لبان آن هأديان كهر كو


 هـوافقت

 هس از آن تاناباي در روى انسبب بفكير فرو ثييرفت و د دستهجلو



 هوزون صنداى ناى اسيب يورغ

 آنسوى رودخانه، بد اليلتخيها ميبرد.
 بود دوست داشت و آن زن

 1.9

برويغاست حس بيكرد. اين كياه ريخكى بود، زن كردنبندي از

-
 درست مثل بره. اما در إيلحْيها حالا آلا

 هسعيوبش كـنند. هنيز غانم الست. زن در حاليكه براي خودش بنكي فرو رفته بود جوابب ميداد : - او د

 ذلم بـجال تو بيسوزد. -- تو از -- براىى بن خه اهميت داردو هن زن إيوه سربازى هسته. اما تو ...

 مسأُل را روثّن •بيكنم. - شثل اينكه اين اواخر خيلي زود بزود مسائل را روشن هيكني. بواظلمب باشر. -من وتت ندارم. كوش ككن، بوبوجان!
— هستى. بیى تو هم درد و غم من كّم نيستم — - تو دشـن خودت هست هوتى - متصبودت شيّستو

## - هر طور بيخغواهى حساب كن.





 ييرون بيايد و هطور دست دخترش را كّرفته با او او بخانه خود
 هم اينكه جطور بيرنت و بيكوشيد بطرن تاناباى نـاه نكند، هم
 , و هم سكى كوهكش كم در در كنارش بيدويد.


 ورد و با يك ويرواهن ميرود آب بياورد. هـطور اجات


 آنها حق ندارند يكديكر را دوست داثشته باشنل. خون او او زن و



 دور در آنسوى رودخانه بينكاينريست و فكر ميكرد : "رمعلوم ميشود






 كذشته، بد آن سآدل رودخاند بيرسيد و باز هم براه خود ادامد

بيداد. نتط زبانى كمه اسبب يورغه نزديكـ بودن ايلغى را حس
 :


 با شهرت نوتباليست نسبت نزديكـا دارد. هسربيجه ديروزى كمه در در













 ,














 از



 - كّلسارى، دواظلمب باش زه نزنى. تو نبايد آبروى خذودت را
 انتظار









 اسبان دز زير شسواران خود


 كزل


روانى آتشين در دورنش بسـكن كزيده و براى رهائى از آن بأيد





تهاشاهِيان هدهمه









 هيان دشت در نه كيلويترى آلن بحل واقع بود يورتمه براه انتادند.


 شروع بيششد كّه سواراران رنتيند.






















 بـبشام بيرسيديد.
تقريباً تا وسطهاى راه اين وضع ادامه داشت. در هـمود ده


 نميداد برخشا و و غضه



 بالاخخره لحظهايى رسيد كم المبهاى دو كمّمكم خسته بيشيدند و از سرعتشان ميكستا
 خورشيد با سرعت بيشتر باستقال او آمد. بوزوههاى السبان كه خرند



 محو و نابود كرديد. براى كلسارى ديكر نه زينى وجود داثنت و ند سوارى. روان آتشين دو در درونش درينش زبانه ميكشيد.
 هم در جلو بـيرفتند. هر دوى أنها

 راه از آنها جملو انتاد و وله




 تدم همم عقبّ: نميماندند اند

 حالت



















 دست بيداد.
البا آنجا، جز. جلو توده عظيمى از مردّم در جنبب" و جوش













 تانابانى! جانابای! ...







 بروى خيششانى كذاشتّه شد و بانند آب روان از روى هورت بيائين

در أين بـوتع اهبب يورغه دزميان صدها نفر آن زن آشنـا را



فورا او را شناخت. او دلشاد و سعادتمند در صن اول تماشامیانيان






 يورغه بدون اينكه از اين كار صاطحب خود سر در إياورد برتير

 ابنججا 'يستاده است؟ .
*
روز دوم يعنى دوم ماه بـه هم روز كلسارى بود. اين بار
 نوعى نوتبال با ابسب كد در آن لاشه بيسر بزى نشش توپ را را





 اين بار كم در اوج شهرت و أنتخار بود بفوريت نيروينديندترين


 آئول خود بيبرد. همد انتظار آلامان بايكا را بيكشيدند، زيرا شار شا هكار


 سنكينى و وتار آهسته و آرام غروب بيكرد و بازى هـحْنان ادامه




 داد و نرياد در يكـ نقطه جبع ريشيندند و از نو نعرهزنانان باطرانـ دشت هراكنينده بيگرديدند. فتط وتتيكه مايه هأى دراز كونا كوناكون روى دشت را بوشأنده


سواران !ز هر سو بان هان هجوم آوردند، در بكـ نتطه ازدهعام
 و شلوغى اين كار خنـدان هم آسان نبود. اسبها ديوانيوار بدور
 ككاسارى در اينين ازدعام و كير و دار دار عاجز و و دريانده شده بود.




 بدنبال او كذذاشتند و و فرياد بيزدند : - بكّير ! اين اسبب كههر است!

باش، نتط تو بيتوانى باو برسى! جوان كازاخ لاشه بز را در زير ركاب بيفشرد و اسب كهر

 و بدودى ارغوانى تبديل يخواهي هـد كرديد.



 آنها حائلى ثران بدور امبب كهر بكششند، آنوقت با هيج نيرونىى
 بود كم الميل بونفيتى بيرنتي

 تاخت آورد. از همان لحظه هدایى سم اسبان , و همهمه سواران


 راند. لاشه بز از يهلوى رامتي اسبـ آويزان بود. ون سوار با با باى








 - آنرين! باركـالبها
 ديكر نميشد ريسكى كرد. تاناباى أسب يورغئه را بالسب كهر


 بكشد. بدين ترتيب دست غوبد را بلاشهُ بز رساند و شروع بكر بكشيدن

 آزاد بود. بالاغخره بونق شد بز بز را تقريباً تا وسط بطرف خود بكشد ,
كازاخ جواب داد :

- . كور خواندى، همسايه، نميدهمـ!

در ضمن اين تاغت سرسامأور نبرد آغاز كردريد, سانند عقاب




 رحمت باد بر نيا كان



 دنذه با تعام نيرو لاشه را بسوى

 داشت. بعلاوه بـبراتب جوان عظيمى دارد. تاناباي ناكهان پانى راست را از را ركاب درآورد و


 - .- بواظلثب باش، نيغتى !



 آورده بوذ در زير ركاب بميفشرد. در همين بـوقع خيل سواران نعرهزنان بسوى أو بيتأختْند :




 تشْكيل دهنين. تانابايى دوباره سبر ابيب يورغه را بسرعت بر. كرداند و از iri

كسانى كد سر راهش را كرفته بودند دور شد. وتا وتيكه كلسارى با كوحِكترين تمايل بدن او باين سو و آن سو بيا بيجهيد و از





 یا بغرار كذاشتند. تعغيب كَندكان دوباره راه آنها را بريدند. آنها







 كرد، زيرا كه !
*
نقط كوشهاى از خورشيد در انق نمايان بود , هو هوا داشت ك, S ,
 هيحجكس نعره و فرياد نميزد، ديكر كسسى ديكرى را تعفيب نميكرد،
 سيل سواران كمه در عرض هيخش شده بودند بفربان آهنى و بـونيسيقى




برودهانه كد در آنسوى بوتهزارهایى تيره سوسو بيزد نيز نزديكـ


 مفينه ككه از هر طرف حفاظلت ميششود در ويسط مبيرفت.

 درآملده بود. دو





 را از اهمارت نبجات هيدأدند.....


آن سنـكريزه المت و هنوز در تاريتى ديله بيشود.

 نعلها، السبب يورغه را بآن ساحل كشثيلند. تمام شد! أيروزیى! ! يكى لاشه بز را از روى زين أهمب تاناباى برداشت وو بتاخت به أُؤلُ رفت.
 نرياد زدند :
 كزازخها جوابب دادند :
--بى!بينيه! - و :سر اسبها وا بر كرداندند.

 روز اولى كه بواي موإى تربيتث هييكردند، كّلبسارى هركز باين Ir




امروز رنكـ
 لهزور ذود. آينذه ذرخشفانى دارد. -



 - ثاناباى،

 تا









 صاحبش نمييّمد.

 حادأهأى الثنات ونىافتاد.



تانابايى پهلوى السيب يوزغه آتله يالشي را نوأزش كّرد و"
دست خود را بزير ثرقتكيوث برد :




 به ايلخخى، المتراحبت بيكنيثهم•••
 از خانذه بيرون آلده بودنل حرف زده هـه سوار اسبها شدند . هر كس، بنسونُ (فتي






 - به

 أ

 و درآخر كّو سگـ كو






كّ


 عاطبشى اشتباه كرده است و شیر خود را نكان دالد. نميبأيست بسقـب




...dil




 تاريك نود.

 زد. از درون هدالُى بلثد شلـ : 9 -





 ميتيرسيل .
تانابأى Tآهسته كفت :
 هم بكلى از بأ درآلده است. بايل بد مـنزلمكاه برد؛ اهـا ايلغخيها دورند، هودت بيلـوانى. بويوجان سأكست بود.
 برتى زد و خاسرثّ شد . اسهب يورغه هـنتظر بود




 - السأعه المسب را هیى بنلدم !






 انداختت و ديل كم كوهها درميان شفت شـيمكون سر بفلكـ كششيلهاند.

 در باغيها مييخواند.






 زد. هعالا دستان او همم همان بوى عجيمب و غريبب كياه ناشناس را بيدأد.
بوبوجان برای بدرقه تاناباى ؛يرون آسله خود را باو خيسباند

 هوا حیه روشن شلده استت. - و بر بشثت كه برود.

## تازإإى او را حها زد :


 نرنجان
بوبوجان خنديد :

- اوى، فراموش كردما. ببين غرت در كّل سيب أست. - و

 حساس بود.

 زودتر بیچراكاكه نزد ايلخيها برود.

 هم نوعى زندى شبانه آغاز شد. روز بيّهريد و استراراحت بيكرد

 شود دوياره مانند أسبدزدذان از كوروهراههانى نإيدلانى ميان دشت











 از ترار معلوم ماديانها از اين عمل خوثششان بيكمد و خود را را باو نزديكى بيكردند و رشك و, هسلد اسبب سيلنى ايلخى را بربى-

 سيلهى از



انتاد اين





 داشت هرت








 صدانّى بهيّب برخاست. رعل زلمين و آسعان را بلرزه درآورد و برت



 او را بدأنجا كمه غغطل بود إيارى مييغواند. ديوانهوار عليه دهنه



 Ir9

را ثاره كکنג! ..

حاحبشى با لبأس زير سغيل و بدنبال او آن زن هم با لباس


 لـحظه با نورى آبيرنكت روشن سـاخت.
 -



 -
 دست بلند شلد و تانابأى را لزميان هعياط كشثاند. بوبوجأن فورF شلات را باو داد تاناباي وحشياند بسر و روى اسسب شالت شيزذد و نرياد بيكشيل :

- بايست، بأيست، بييكشهم! ! او بميبايستن سوار زين بششود.
 را بككبا رانلده است؟
 در همان آن، بدانْجانیى برود
 بههين دليل بيتخوامبت بسرعت از اينْجا دور شو2. باران همانطور بثل لوله آنتابه ميباريلد. رعل و برق آسهان تيره و تار شبـ را شعلهور بييساخت و زمـين و زوـان تانابأى بل بوبوجان ابر ككرد : - بككير ا - و همينكه بوبوجان



روى كّل و لاى كشثيل و بتاخت از حياط بيرون رنت. كّ





 باين سرعت نلويله بود، نه در السبـدوانى بزركى و نه در آلثان-
با يجا.


 ايلخخى حه آملده استو


 بير




 ميتيرديل... .

 *ي

 بميتيرديل ... .

 $1 r 1$




 نميتشت همسايثان



 نكان i ing
 تاناباي با زيريهراهن غضيس، بدون كلخ، سوار بر اسـبـ يورغد كا لـ




تاناباى جويده جوابب داد :
-
بدينطريتي زن و شوهر با هم بـلختات كردنل و و بيكديكّ
 براند جايذار آهسته كفت : 5 اقل


 ק:تيت و سhالم بودنل.



آن شرش نإيدانست و هم ما. هادرسياهها را باد زير و رو كرده.

 بيوشى. شطظور جلو مردم ميروى؟ ناناباى جواب داد : -





 از ابرهاى سفيد در نامله بسيار بسيار دورى زمايان بان بود. آسمان


 در كنار او بريد، بهوا بنلد شد و شروع كرد رود بخخواندن. تاناباى
 كا كارى هركز

 سعادتى را كمد براى آخرين بار در زندى بالو باو روى آورده بود از دست داده است. كا ككلى همانظور بـيخواند.... .





 تاناباى ايلخى خود را ازنيان شمنزار بزرگی و سنس از روى

 ناكهان به آن سر



داششت نرفتنذ....
ايلتخي بسرغت در در دركت بود.




7


 نداشت. تاناباى پيير فهـيد كله حتى ندارد بيشى از اين از السب بيخواهد. خواست روى زهمين دراز بكششد تاناباى مانعشى نششد.


 ل





 هاه از
 تانابایى كُنت :










 و ووباره بتينشـشترت








 مهيكرديل....

V
زمستان شهرى شله






 1r*

از مدارس شباندروزى. شايد اكر بيش








 رنتار ميكند....

 كرديدند. بهار نرا رسيد زنستان را از سر كـرا كذراندند. در آن بهار كّلسارى اسبب سيلمى ايلخى بود و برایى خودش
 حيغش بيلمد. و نميشدل هم اين كار را كرد، زيرا بوسم جفتكيرى نزديكـ بيشثد.

 سادرشان از آنهأ


 نورا ايلخى را از آن بتل دور بهيكرد.





 كمه خالموش كنى و بروى. بالاخره هم آنوتت تاناباى نتوانست



 .يإ范



 **)
 ريشى بياد بيـاورد ....





 و در خهن به بيدان ككهنةفروشها در نزديكي ايستكاه برود و براى
 كنت :


 جا يلدار كفت :



 iry
 حیادر بيرون رنت. او البراميهم رنيس شثعبد برورشن أمب را دومت




 اسب در فرم اصلا وجود نداشت شده بود. بارها تاناباى در جرد جلسات حزبى اين مطلمبر را را يادآور شده بود. همد بوانقت ميكردندند، ابراهيم بوانفت ميكرد و از ان انتقاد

 وجدانى بودند. خورو خودث آنها را انتخاب كريبره بود
 بازوان غود را كشود و كا كغت :
 تاناباى در حالى كه دست واردين را بيفشرد غيلى عاندى

جواب -
 إيرون بيريختت :
-
 بهـان اندازه عادى از همم باز بيشد. - بد نيست.

- العدل الله. بن ا; شها خيالم راحت است! - بغريانيد تو تو . جايدار براي مهـمانان نمد نوى بین كرد و روى نمد بوبت بز انداخت
 از باءيتان يرمتارى و بوأظبت بيكنيد؟
همهd
 - يكـ خـرده هاسـ السبـ بما بلهه. ماسست اسهب هسيخوردنل و از هر درى هتحبت بيكردند. أبراهيم اذاهار نظل مبيكرد : -








 كي اينطور بودף الها حاللا چهى





 زגاشت. ضـنأ ثيبايست زودتر آنها را راه إيندازده اسيب يورغه را را زين كا دنبال

 , و
 ir9

- اره، وتت خه بيكذرد! آمدهاي ايلخيها را تماشا كنى
جالب است؟
...L. نه -
ابراهيم مرن او را تطع كرد :


 از نو از هر درى صحبت كردي

 جيب خود :بيرون آورد و كفت:
 بكى هیچين كاغذى هم داريم. بختوانيد.
 نمييشد. با حرون درشت روى كاغ اغذ نوشته شده بود: امامريد











 را درست سنجيل. بيبايست بخغود ردسلط شد. اما ابراهيم داشت
ناراحت ميشد و با اعتياط توضيح داد :


تاناباع با Tامشش بأو نكاه ككرد و كفت :
 كمى

 روباءصغتانه تو نـويشّوم!
 نبود.
بدين طريت تانابأى برا؟ى زيغستين بار با هلر




 كرد






 واتععاً \$\$م بدرس در د


 - تاناكّd،


 * تبهتى 141

كشي است.
ابراهيم با تعبجب كفت :





 برد.





 باو اهترام كذذاشت. آخر او بمركز شهرستان بمروده سرده ليشن


 اسب يوزغه بششودا - هتمآ كد حتمآ نيستت. اما هثل اينكه بايد اينطور باشد.


 استو
تانابابى با ترديد و عدم تالطعيت اعتراض كرود :



 آهنتّرى. آنحبا ديكّر نميتوانيل بتكى را از دست بن بكيريل.




 بكلي غذراب هيبكند .



 فرستاذهاند ....
جايلار جهرسيد :

 هم كششود :
-

 اسب يورغه را ببرد. ها آبر ادأمه داد :
-

 بكَنْد
تاناباى كغت :
 بكتّار او تضاوت كـند.



 $1: r$
 صهدر كار بكند, هیرا بايل مزاامعم شدو؟
 همه سكوت كردندن.

-



 |رتةا يانتّ....
*
 بلدون آنكه نكا
 ز




 كَرههأ، از نزد صاحبش


 هـ



 جه

جايدار از هيادر جيرون دويد و نرياد زد : - بايست؛ نكن، اين كاري




 او مينگريست با صداى خفداى كنت : - تو هیرا؟ هرا تو كنیتى بده؟



 هِه ما داريمر مال كالغوز استا








تاناباى بدشت رفت. غيبش زد ز تا شا شب نزد ايلنخى بود بهيحجوجه نميتوانست آرام إكيرد. ايلخى يتيه شد. روح تاناباى

 آن آسمان نيست و خود تاناباى هم مثل اينكه ديكر ، آن آدم سابق

 آتش ميسوهت. زنشى آب روى دستش ريخت و و شام آريّ آورد. تانابای از خوردن التتناع كرد:

غكريه شتربادهب، را بنواز .











 رير شيرم شير ميريزد، شير سفيدر ...
 بوه، ثاناباى بخاطر همين عاشت او شا شد.










 * تميركاسوز - سازی است بشكل نيم دايرء آهنى كد
 خاورى ايران بان إارغنه ميكويند. (م.)
 زا


 دخترانشان يكدي尺ك, را در آغوشى كُرنته خوابيده بودند. در




زندان الببان انتاده بود.
A
 يك تكاد افسار هاره و آويزان در ايلمتنى ديل بسميار شاد شل و

نرياد زد :
و خيز ركّنان بنزديكـ




- تفس! - ثاناباي از تنفر تفى اندأهت بكيرد و تمام اين زين و يرات بيقواره را از روى الن بلورر ؛يندازد؛


 تاناباعى با خود كُت :
 درنیى|דيله








 تازه را عقب راند و خود رتصى كنانان و غران كا از از يكـ سو و






 فرالوثش كرد ايستاده بود و صاحب







روى اهيب زد.


 و تاز ميكرد و بكمانش هم نميرميد كمه تعقيب كنندكانش بلشنبال او بيوتازند. تانابابى ايلخىى را بجهاى مابي بركرداند. در هممان لحظه دو
 بر كرداندند.
 بدون افسار و زين. شهب بنموى افسار وا از مر غنود در آورده

و از المطبل نرار كرده بود. تاناباى ابثدا خنديلد، بعلد همكوت






هـتى شسرشان قّر زد :




 (


هم با مههترها دعو! كرد . اها
 و تاناباى را بتتڭک آورده بود. .







 را د

 - تاناباى، تانابأى، بلمند شو ! gola $\alpha$ 分 -
 اسبهای سيلمى دعوأ مبيكنند. لابل

 زد و خورد شنيله مـيشي دويل. هو! روشن بود.

 هو كَرده إمت.


تاناباى نرياد زد :




 زكرش

 مهلاى زنجييرها جستت و خيز بييكرده و راه هيرفته الستش.

 گكاس خشثعان خود را خمار مبيكرد.
-


 بيخو شسخت



رفته بود و اههن لخت دستهاى اسبب را غرت در خْون كردهـ بود. تاناباى با خششم و عضهب فكر كرد








 زدهاند كه از هیراكه آنول نتواند دور برود. ولى با همد اينها آمله امبت...





 ولى بالاغخره راه باز كردن بـيخ

 بزركى دختر كوجیى را كول كرد و آنها هم بطرن خانـ انه رنتيند.








 101

 حال همه ثيز



 و



 ز كاهى
 را هسسولو



 ككهنه بس الهت! !

 احتياجات كوناكّ برای دايـها و حتتى براى شبوغت



 شگّونة او نميتوانست


 +يكرد كهd از توركوى






 اين كار هبعلوم نبود. هايدار شكوه و شـكايت هيمكرد:




 ...



 نيود.
تانإباي خواهش كرد :
 -

 بوزنتى باو
جايدار بطور تطعي رد كرد :
-
هادر برزنتى بهتر است. تا آن زمـان بسيارى از دابهروران مسجبور شله بودذل در شإدر 1or






جايدار اعتراض مبيكرد:
 در *

 در آن روزها تانابایى يكه بار هیورو را ديل و شهـرا برايش

تعرين ككرد :

- صلدر، اين خط
 -


 از ترار بـعلوم؛ بعهرف كَردن آن إراى احتياجات داغلي كالتغوز مهال
 تا هدودى رتصهر الهت. ساكت


 مرمتشى زششم






درست در همين حالت عصبانيت مهترهائى هم كم بدنبال كّلسارى -مهتأختند سر دسيدند.
تاناباى سر انها داد كار كشيد و از عمبانيت لبانش بلرزه انتاد :



 آتشمزاجي و اين ركى و, رامت بودن او هركز إرايش بفت و


روزى روشن و آنتابى البت. آتقاب درخششان بهازى بركهاى
 شتنزارها هردهاي از ابر آويخته و در همهجا، هتى در كورهراهها،


 با الكى به اندازه كرنتن مسافتن دييردازد: - يكه، دو ؛ سهو ...


هاهسرجـج
 - و در حالى كله از شادى در لهوست نميكنتجد فرياد ميزند : - حد!

شد صد! ..
1
بايرين با او همههلا بهيشوند : -
 بايد „دو دو بكششده. برنده سر بر بـيرود و از از آنمجا دولكى را



 100



آبكاي، كابكاى آبكارو
نبر تو دشت كُوا رو ،

بابي بدى سوارى - دي دووورو ...




 و سيتّويد :











 .....
'كا





 بود نرياد زد : - بيرونش
†

- بيرون ؛يار .




 كوحكى كرد, هندين صدا از همه طرت يكمرتبه بلند شد :
- هشى ! بايست!




 هم الينجاستِ. شلوار





بيكّويد :

 حرنى بزند سرى تكّن بيد هد.







 كرد تهام ثلوست بدنشى لرزيد. ويسمانرا با كره حلقه به سينهاشن


 كا كا



ز زوزهـانندى نرياد

دو جفت دست كنلده وششمآلو با هركتي شیريع ريسمان را ميئكيرند.
 خوابيلنه استو المست دراز ككشيلده المبتو نه، اين نشـد إ






 همه بططف اهسب دويلدند و با زانوهاي شُود بهآن فشار ميآوردند.










 - ا- اون، بالاخره!

- عجب
- 



 ابى او نه يكه البيب، بلكه يكه انسان، دشهن غدار او افتاده الست، ييروزهندانه و با كمينهاى آشكار تسبم كرد.
ابراهيمم غيس از عرت در شالى كـلى با دستشال صورت خود را




$$
\begin{aligned}
& \text { آبكای، كابیاي آبكارو ، } \\
& \text { نبر تو دشت }
\end{aligned}
$$

$$
\begin{aligned}
& \text { بايد بدى موارى - دیى دورووور ا.. }
\end{aligned}
$$

شخوشيل همانطلر ميتابيل.



 ابرا همه دوريارْ شرميد :
-
 همه از نو إبحركت در آمدند، با زانو و سينه بروى السب



 - سمهاى اسبب يورغه را باكى بيكنيند
 ابيراميم جا دمت آنها را تهـيد كرد :

 بهائين إريدنا.
سكوت برقرار شد.



 جهان تيره و تار شد و جون









 بحهدها بازهم همانطور الكى دولك بازی بينكردند :

$$
\begin{aligned}
& \text { آبكاى، كابكاى آبكارو ؛ } \\
& \text { نبر تو دشت كاريا كوا رو، } \\
& \text { اكد ببرى ناهارىى، } \\
& \text { بايد بدى شسوارى - دی دوووليوو ... }
\end{aligned}
$$


 روزى روشن و آنتابى بود....
 ڤ و كاه فروكیش بيكنثد ...
زهـ












 بيائين مـى أفتد.


 هرش كو
 دشوار الستت.
 أسب را مسنتجهل ديبكند....


 14



 كارهاى كوناكِون را ازيجام




 +
جايدار بحتسب از شوهر خود خميهربهيل : ¢
 - . بيكحويُى
 -
 بيكيردند


 بد جيماران بيزنتـد .
تاناباى با بیىاعتنائى دستى تكان داد :

-     - بيرسهم. بعلا.
- 

 -بزنم روز بعد با هميسايه جوانششان قرار كذاثشتند كمه بواذظبـ


 عليكى بيكردند. جلو كاركه آهنكرى تاناباي ناكهاين اسب ;كهداشت و بهمسر خود كنت :
 كهل اسب جايدار سوار كرد. -

 بايد به كاركه آهنكرى هم بروم. بايد براى كاي كِيج كردن نعل و كوهنعل ذفيره كرد.

- آغر تنها خوب نيست.



به إمطبل رفت.





 خود را كره كرده بود با صدلي هففايى كفت :
-



 الخور نرو برده بود. تانابايى لبهاى خود
 اين اسطبل خالى، از اين هماط خالى و از الين اسب يورغه شك 175
, تنها و أختششده وحشتشن برداشت. بر كشت، آهسته ,
 شب وتتي به هإدرسياه خود بر كشتند تاناباى انسرده و غمكين

$$
\begin{aligned}
& \text { بهسسر خود } \\
& \text { - خواب من تعبير شد. } \\
& \text { - جـ شده است است }
\end{aligned}
$$




 و آخرين بار است كه اسب را اخته بيكنندهٌ از ترنهاى ترن اين جور بوده و همين جور هم خغواهد بود. همد كسى اين را بيداند.
تاناباى باين هرنها هيجّ جوابى نداد. نتط كِفت :

كردند نورآ صلر هم ميشود بد. هيرا أينطور نكر ميكنىي او او





 كّند، ولى آنجه را روز در اسطبل ديده بود از سرش بيرون نميرونت:






 همينطور نكير بيكنند....
تاناباى در دشت ديم









 خودت نيستو بود. ثميدانستند كه قانونرا خودشان تصويسب كريدهاند و بايد
 هيحچكس بتو كارى ندارد شثل آنستكد كالتخوز را نه












 صهر داد بيكشند، با شورایى رومثا كـد اهلا حرف نميزننل. در در

 زيسـت.

 -




 آنوتت هیى
 , (....

 بيبيافت.

كارها جانشى را بلبب آورده بودند.






 كنار آثُول بیيواند.



 آهل و وشانند ارتش كنششت...
.... شتر ماده روزهاى بتوالى ميدود، نرزند شغود را ميهجويد

 روان الست. كحمانى برشيرم شيي ميريزد، شير سفيد...

IY
در بائيز آن بال سرنوشت تانابانى باكالسف ناكهان دكركو كون شد.

 درههاى بيان كَوهها برود. درست در همين روزها ثاصلى از كالخوز آلبد و به تاناباى كغت :









لز نو بكار مشغول شدل شده است. وتتى تثنها هاندند جورور نكا







 197








 جور دوب
 حزبىى امست. عصبانى زششو، اكُر موتعيتى جيمش آثد دومتانه يادآورى











 آنها از خانواخه، از إيمهارى و


 -




 تاناباي با تعججبب هرسيلد :
 صلدر بتو احتزام كذذاشته المتو.... چورو










-


il) 5 -
-







 ا
 174

قناتعتبخش نبود. تاناباى براىي آنكه هـكوت را بشكنلد متعبترا
 -



 ,




 آنهانى


 تانابأى كم كا








 آن هُ
 -- . الما جوانها خیى







 هِيز +...






 , وهمانطט








 اطالت بان اطالت بيمرند. -



 121



شواهند
شورو بطرف اسطبل براه افتاد و تاناباى رنت خان انه خرد را





 خود بيانه غونى نداشت







 چيشثي آلد نكرده بود جنگـ.



 آنوتّ

داشت! . .
 ماسكت :بودند تا آنكم تاناباى :بجوانان كفت :
 ما كوش بـيكنيهم.
جوانان شروع بـنواندن آواز كردند. در ابتدا آوازشان با هم










 حيرو منتظطر آنها بود.


 باز ميكرد و جلو ديرنت كفتي:







كمت :




 و دو دهن مـيمفت :
－

》 （I）, 埌 آئها زوش a！ jL الْبوه مرو p هِ ：تانی ـ
 اليلerي


 ？－ －
掘
 مس ．أي ：كفت － I）itg a
 $91,25 \quad 3+4$
 I）
 q迸ls cje

- باز هم همان حرنهأى خودت را بيزنى! آدم عجيبي هستي.




تانابانى اين را كفت و ر رنت.

 تاناباى همانطور كه ميرفيرفت با عصبانيت كنتي : - بخخاطر مهردم! :

I*


 تاناباى هـمراه ديكران با كا كانيون از سربالانى آلكسساندرونسكى، از نلات هموار بالاى دشت ديرفت. هوا هوا تاريكـ شده بود و باد



 بايد زحمت كشثيد تا كارها روبراه شود. آخر اين سرد عينكى، دبير







 ولى هنوز هم دشوإريهاى كالتخوز را نميتوانىى برطرنى ككنى...
 ivo






 حه صورتى بخخود ميكيرد





 كجا بميآورى؟ اين كيلوكرامها


 نكو، صلا







 كرنته ...


 هنوز غيلى راه بود. آنجبا چهـ ثيزيى در انتظار اوستأ..

هورور با اسبب بورغد رفت. سينتظر همراه زششد و تنها رنت.







 بان هيزيزى برسد كمه انسانها †ز او سلب كريده بودند. بيدويد و هركز بَّن نميرسيد. در راه در اثر وزثن باد حال هورو كمى بهتر شد. درد قلبش تسكين يانت. رويهـرنتد از جلسه رافیى بود. از ساليخنرانى















 ابا، تاناباى اككر جلو ترا ول كنيم كد هر هـه دلت مينواهد
 شما اعضضاى سازنـان خود را تربيت بيكنيد؟ اين


## 12

هنوز همم همان شبي است كمد وتنى آنها در راه بودند فرا





 بدنبال كله بـرزنت جه بود؟...

## 10






 كاملا باك , تميز در سايد و روشن آنتاب سر بغلكـ كـشيده










ولى تاناباي بيدانست كه اين فقطل آرزوئى است و بس... باشدء نيمى از عمر در آرزو و خيالن بيكذذرد و شايد بهمین دليل زندكى هنين شيرين أستت. شايد بدليل آنكه هـه آرزوهها و آريانها




 هم وقتى إرنت تازهرا بر روى كِوهها ببيند




به همسرش كه در شيادرسياه بود داد زد
 كنى بريميكردم.

 غودرا بيرون آورده بودند. كُله هاى كُوسفند از هر سو در لارهها
 بيهینيند. بصورت دستهوها



 از زأيمان، دو برابير و اندى بيششتر ثيشود. ولى تا زايمان، تا
 البته كار با كله رالحتتر و آسودهتر از كار با با ايلخنى بود،



 iva
 حقيقتى در الذ وجود دأرد.

 ديكر غود رفت



























اندام بود، ولـ از
در جرخورد با تانابأى عبوس و. ترشرو بود و بيتمغت : - تو
 بازرس و مغتشش دارم,
隹
 شـيا هستيد كا
 زندتى تاناباى در حالى
 - تو،










 كوش نداو.

در آن زمستان نابهنغام ... .


 ناكهان زنستان نرا وسيل.

شبـ تاناباي كوسفندانوا آورد و در حصار ول؛ كرد . مثل اينكه












 بكن. حت

 بيقتند و اينور و آنور بلدونذ هيولالى تيره و تار ككوهها در اين شمب فعلا نقط سرد شده

 خواهنذ ايستاند.
 زميدانست برفى روى زنسين خوابيلده پود، پس از





 سوt
 تاناباي بياند كّه

 نداشت.
 آنوقت تاناباي كلم











چل
 كم برههاي بزز



 لУ


 هر رو صو












 اينطور كفت. اصلا هرا ها در هر تدم بهجا و بيجا اين كلمات را بك大كار بيبريهم؟ ..


























داشت.
ولى كاش اينطور بشود؛ كاش إينطور جشود تا شْجانت

از كالخوز براى كـكى در بوتع زايمان عدهأى زن شيردوش





 هالا مهمين دو ننزر هم كان كانى است.





 هم بيبايست اين راهرا تا دره ونج درا دنج


「آن ور دويدن , بو كشيدن اطرافـ
خورثيد داشت غروب بيكردد، ولى آنتابب هنوز كرم بور بود. هر
 آنتابكير علف نيش زلـن زده بود.
وتنه .كوجِك در هركت غيشش آبد، اولين ميش آبستن زانيد.

تاناباى ضمن نوت كردن كوش و سوراخهاى بينى نوزاد با تأثر ,
 آمد كرد! نكند در راه شروع بزاثيدن بكتند! بيشهاي ديكروا ريعاينه كرد - نه، شيل اينكه كمان نميرود. غيالش راحت شد شد ور بعد





 -



 يارى






نزديكـ غروب تاناباى كـلدرا بـنـنزلكه آورد.
 شيردوش در اطراف هأدر بشغغول كار بودند. هـعلوم بيشود نتل
 امست كه نرد 1 كرفته الست.




 از هر طرن باد بوزد. در اطران تران تقريبا برن نبود، اها در داهلمل آغل تلهاى برن خلى خوابيده بود.
























 كردد. يخه اين ابراهيم، اين آلدانف صدر و اين چپورو, را ميكيردر، جكذار از او انتظار رحم و شفتت نداثته بإشند! عالا كم آنها
 بس است، تمار شد! ..
 -
مرا كوش كن!




حأل فرياد بيزد :
آنهارا مبيكشم ! بيكششم !
-


 خشم ككن , و برود. -

 ول كّن !



 -




 تو اينطور \& !
 بهترى






 در الين هـوتِ. زنان شيردوش هم

 خود را بزير أنداخت هسه در شـادز كترى را از كوزهرا آب كَرد و آورد و دلد تا شوهرش دستهايى خودرا بششويل.









 - بدويد، برثيد غانه

 بسر بسلامـت نميبرد....

## 17





 هسسرش و يكى زن شييردوش. زن شيردوش ديور ايكر در آن نزديكى







 عرق ثميريختند و اين نسترنهاى لعنتىرا بيكشثيدند , و با آنها راه تا آغلر شا شخم ميزدند. دل تاناباى بحال


 بزركش را برتبى بد كله هييغرستاد تا بدود و ببيند زايمان شروع







 باشد هيع كارى ناسطبوعتر و بششكتر از كثند و كاو در بيان


 كّا مشغنول اين كار هستند.
 اما در آغل هنوز باندازه يكـ كوه پپهن مانده بود. عجله بيكردند

 بيششهائى آبستن و بيته هاى آنهارا ندارد، تميز



 سرش كيج بيرفت و دمتهايشى بيمس شلـه بود. باد هم هر هر دم و و
 آه و ناله و شكوه و شكايت نميكردند و دوش بدر بدش تاناباباى
 يكـ شبانه روز كذشتر هم




كر2 : \#شروع شده ! \% ش ش
 حصار دويدند.





 ديككر هم دراز كشيده بودند و زور مبيزدند كم بزايند و با صنداى
 زائيلد. تانابايى زنان شيردوشرا هـا
 كرده بودند جا با بدهند.







 كن از بيراهل كا با بكوه بياور .




 يكباره و بىامبان آغاز كرديد، مانند هنكام دفأع كم تانكا







 ,

 عريان سياهى بيزد، بالاتر از آن در بيان سلسله كوههاى بوشيده






 بود از كله جدا كرده نكهداشثته بودند تأ بزإيند.



 نباشى بره روى زبين خيس شريا ميخورد و آئوقت ديكر زنده زينواهد .
تاناباى كمد هدت زيادى روى تهه معطل شيده بود با ياس و نالهيدى دستى تكان داد و بطرف آغل رنت. در آنيجا آنغلدر كار









 با






 كرد. ديكر كسى اورا در آنجا نديد.
*
نعلا نتخستين صد رأس بيثن زانيده بود. در كور كلدهاى اشيهم







 لاغغر و ضعينـ كنايت نميكرد، هيزى هم نماي نبود كه به آنها بدهند.

 شب , ر روز كار بيكردند، نه وتت ننس كشثيدن גاشتند و نه امـك
 شد، ابرهاى تيره و تار آسمانرا بوشاند و برف ريز ريزههاى سفت
 ولى بزودى ابرها براكثنده كرديد و هوا رو بكريىى رنت.



 بهار نرأ رسيد، ولى نه آنطور كم تانابياى انتظار آنرا دراشت.

 سنندان و تمام اطرانت فرو ريخت و زنين يخ زدهرا از جويبار-
 بلدون ننوذ كرد، ديوازهارا شست و برد و رذت تا آغلل وا غرت

 ك نوزادانّرا با آب سيرد غسِل تععيل بيلداد.


 كّ و لا


 بهلو Tبرا ببنديل!

 -
 بـمكن نبود جلوشرا كرانت.







فرياد زد :

آعلى رنت

 . صبت ثمم شد. الما ورطه بيكران آلسهانرا انتها و بايانى 140

نيست. كمى آرام بيكيرد و دوباره كل برف بیبارد و كه باران، كا. باران سيبارد و كام كاه برفـ...















 خواهند زايُيد. باران جشدت برويشان بيبارد و فكهايشايشان تفل


 سر انداختد آنهارا ميراند، وله آنها بعتب بيدوندند، درست مثل




 از روزى كم اين فلاكت و بدايختى آغاز كرديده است تانانباى
















 كا
 .


 ا) هـرت
 اين كار الست، و و

 بالای مبرت ببر و بايرون بينداز .
 حل大



 192

باطل>قى است از







 وسيدن بغنودرا نداشت .
 ند ديتكران را.


 اك





تاناباى ناسز! كفت :
كاث إمل از اين بيعازى بلند نشودا










 از jنحينى بيششوند كه







 بيط火ن به آنها نزذيكا شونل

 بدنبالل آدم ميلدوند و ناله و اله







 اين نششانه آنستكه شغطر تلغ شلن از

بيرون دويد و به جهرزن -
 راه بروند ! اكر ف火

 و ناله و زا










 -

 كه دخترك كـك كريه كند.








 بروها" را ييشث بيشن برديم و بيشش ديكر آنهارا نميراند.
 و نورا درد و ونج درونيش تسكين يانت. هـل آن آنكه وضع آنتهرها

 روزهاى سبياه هويان هايان بانت. تانابابى دوباره جدى مششغول كار.

استا..
آلـارك,

 - تا شحالا كیجا بودىף
-- ونغ مايرين پشطو الست - بهتر از وخع شـها ذيستت. در اين مسه روزه غيلى تلف

شثـهاند.
-
 حرفب بزننل. امهت، املا تهيشود نزديكشن شد.


 --





 غوا هم رسيلد


 تاناباى راه بسيرنت و جره هاي نوزاد را برمبيد|شمت, در اين
 - صورت مـجلس تلفاترا امـنا كمنيل.

5ـد


 شده سرى باو بميزذنم.







 انبازه بیعلوند ساندند "







 و

 خودرا إياد ميآورد +...



 هم






 يك بك ديكر شد و تانابانى به آلكساندرونكا رفت و نزي

 , ور سزعهاى كد در آن كندم بيكشت







 ميز زير و رو شد و دوران تانابایىها نرا رسيد. تانابابی ب كرنت و برد و بسر كيجه انداغنت. همد هيز ريز يكباره بدست آبد :








 براى آنكه همد هيز - زين و دالمها، كار و آرمان و آرزوها












 ابست، ولى نقير هم نبود. خوب زندكى ميكرد و =سابيى هم كار .
وتتى در جلسه شوراي ده نويت تكليانى رسيد هورو. كـفت :


 تبليغات خصوبتآتميز هم نكرده المتر.





 بإكويد باو




 بالاذزه :

- هورو






 - ر


حتّى دنست هثم نداد.

 ترا از حياط غود بيرون نميكردندو
 -




راه خود يرداريمه....


 غيلي


 كريا خودثر
 $\forall+0$





 هـيدان در ذرميرومه.
 بيتشثت ,






 و غغهـبن زير لنب كفت :
 هعلوم











 بدينطريتو بتدريج از زسره نعالين غارج شد. با وجود اين ثمون كولا $13^{*}$

 را تبرئه بيكرد. زندوى كارها !يهودن نيود.
 ميآورد. بدان بيمانست












各 بنويسند و نام


 با كييتو





 سرش بروى زانواننش شفم شيد , خوابش برد. أو را بيدار ذكيد.

 را بطرف وانين بيمبرد هيم



 -

 يكى شد تير از

هويد و, ;رياد زد: :
 بلند كـرد



:
9 分 9 dina
1م:
غو بردند


بكِريه انتاد :
شها



بنوازش سهر جايدلر :





 ,

 خواهمم شلد .


 صبت






 وتتى از آغل آهسته روى


 وتتى نزديكتي شـلد ديل -


 ( ا


خودت هى:'يني••


 نكرد.

 با ثـشـمhان تيز .
 ,
 ,
 -
---
 -


 كـرد9










 קودت نكر كّ كم بكتاى بشدت بركششت و ك كفت : -









 آب و مياه ميششد....

 برايت توضميتِ بيلد مهم•
 -


بكتاى با هُشونت جواب داد :
ــ تسليهم دادكا شلدن بهتر از اين است. تـو د ديكر شر خودرا برانكرداند.

- تو هـرباز نرإى هـستى ! بكتاى هـهانطّر بـيرنت.
 بكای
 - بيّيكويهم بايست!



 كُرديدند.


 ششده بود

 غرت در كّك و برف بود.
 انداختت و كلهرا به حصـار خود برد.
iv






 در يكى حا ايستاده يود. اها حالا حاحبشي سوار آن نبود؛ بلكه



 5 تغاوتى نداشت كم














 با آن براى سوار راحت و . بطـئن استا






 داشت. هنوز هـم اشخخاصى هستند 5 ه هناسباتشان

 هرْمسنونوليتى استـ .
 rir























 الهسب يورغة تانز دارد عرت

 بود. هیندين هـال الست كمه از





او را در جلسه هزبى مطرح كرد، اما در بركز شهرستان دستور

 دليل الست؟ بهتر بود بـيرنت. بوتت آن رسيده الست كم خود آر او ،
 است.





 فرار ككند. از غود نميتوان نرار كرد و و بـنهان شد. بعلاور مردم







 نشسته و الغم كرده، درست مثل اينكه آنجا در كوعوعستان همد

 كرنتد امست. ابا جطور بيشود اين را كفت!

## 11

كوههانى عظيم در بيان أبرهاى تيره و تار سر بنلكـ كشيده و از اينكه خورشيد آنهارا از ياد برده است هور هون كد رنجهده باشند عبوس, و كرنته در تاريكى نرو رفته بودند.

بهار حالل خوشى نداشت، هـ و انيو و رطوبت هـه جارا نرا كرفتد


















苂






 , 2,



تانابای زير لـب غر زد :


ــوافظبت كن .
وتتى تانأباي از آغل بيرولذ آمل دو سوار را ديل. تارهايى





شهرستان أست.





 بيششود. . . .
تاناباي رينتظ



 ,




 تاناباى جهوابب زيششدارى باو داد :





YiY

- يعنی
 يورغغه را سيكشيل كفت : س- تعهدات سوسياليستي قبول ككرده بودىى

- 

يادم . غيستـ.

 روى زين زيم خيز شلد و دوباره يا دسته شلا اول به ثورو




 و آزام جواب داد
-
 اهوال
 جا
 ,




سميزبايغ نكاه كرد
-




تاناباي نعره زد :








تاناباى او را هل داد :
. تسام زندكى غودم هم ارزم





 شسر خود
 ؛يشيورانه المnب يوزغهرا باين طرن و آن طرف ميرانل. سهشاغه




 تاناباى

نعره Aيكششيلد :
 الرباب ڤرمبهش


 Y. 19




 ركاب و دم اسدبهارا ميتخرنت.
 در ضمن دو كروخى برداشت و بطرف آنها انداخت و همانطور

نهرة بيكششيل :
زا

 زندان استا



 - بيتخود و بيتجهتا.
-


 -
 انتاد. هاي هاي مبتكريست.
همسسشن همراله او ماو ميكريست

 جايدار تا ككنون هركز تأنابايورا كريان نديلده بود....

## 19

سه روز یس از اين حادثه هنارتالعاده جلسه بوروى كميته حزبى شهرستان تشكيل شد.




 الا اكر بسئلد نتط در اين بود كار بسيار ساده بود. اور او هاضر






 علونه، شبهانی


 شايد براي ديكران راهتتر و أسانتر بشود. شايد باي بعد از اين

 بياورد , دوباره تتحت تأثير عصبانيت ترار ربيكرفت، بشتتهایى خودرا در بيان زانوانش ششل سنگـ كره بيكرد و با برسيغنى و
 دوباره يشكـ و ترديد بىالتناد...


 لاثهاى إيرد باينجا آمده است). وله إبراهيم ساكت و شالموش

تانابايى ناراضی روى
 بزنيد!
























 با عصهانهت ميلرز



نصيداشت. ديكران ظاهرا هنوز هـور منتظر بودند. بالاخخره دبير اول

 بكي با تمسخر و ز زهرخند كـد كنت :



 او نمییدانست كا







 اين الشتام هفطرناكى تيره نـكند. دبير كميته مزبى شهرستان كزاني










 بدل كرديد. آيا او احمق نيست rir



-
 تاناباي با صهدای غغنهاي جواب داد :

- بله.













 (




 اينطور است





الهت




 ,
 مبيكنم كم روحيه دشهن ....
در زند از ابتدا تا انتها لز








 a...


هم تططار ديكرد به ستخن ادامـه بـيداد : -






 YY。




 شيكيزبايفت نسيدانسيت ك 5 نقاضاي بيش از
 بمسشوليت جنائى جلمب كین قطعى خواه






 - . - شـا بكنیاه خود اعتبرافـ تيكنيدو
. dj -
.

:



 (4....



 فريادى بيصبدا از دن إرآورد.


فكير ميكنم
 5 كا 5

يكنفر توى حرفـ او دويل :

- ععجب!







 آيا تصور نميكنيد كه ازي







 امتت. وضع علوفג چططور استو


 سـكيزبايغ حرف او وا قطع كرد :

 هـفهوم









 اسیت











 - اولا بـي



-     - بن ميخواستم توفيع بدهمب ك. ..
 هزبى باكلمف عيان و آشكار است و ديكر احتر احتياج بتوضيع ندارد. شها همم مسنول هستيد و ما شما را بعلت خرابى كار ترا تربيت يكـ

 يوشى كنيد؟ قبيح است! بنشينيد!










 كردنى مرا بيرون كتميد! هالا عاتقبت كار من مـعلوم است. جوبكارى

ككيد؛ رهم, نكنيد


 إكوشش غورد.

-


 والتعا جایى او زندان المت. او از رهبرى كار ميكنند نفرت دارد. رفيق كاشكاتايف، شهودى كم

 كشكاتاين با اشهمُزاز كخنت : :
 كي هـوانت الست9

 بورو. ، آيا ما +رتنكب





سمخيزبايف نرياد زد :
-

-


 داشتت. كاشكاتأيفـ كفت : - جلب

 با كاسفسا سوانثت الستـؤ

 از


 رنيت با كاسف تاناباى از حزب اخراج بـيكردد.

تاناباى در حالنى كد بانند مرده بود با خون كفت : اتعام شل و ر رنت!
 - من در ويششنهالا خودم در سورد توبيخ سكيزباين اهبرار

- هـيورزم



سنظورى بـنهانى نهنتله بود. هـيكنم دست بلن








كشثكاتايف باو كا كفت :

- با كلسفس، كَحا مـيرويد9 كارت خود را بكنداريد. تانابابي أيستاد و وريرسيل : "-

بود دركى بيكرد.

و حت نداريد كارت حزبىى را با خود داشته باشثيد....








 بزيز كت شـلد و راه افتتاد كده برود.





 تاناباى با درد و رنع و بأ خغجالت از الين جوان ناشناس
 شده البت تسكين بخششد، سبر خود را بر كرداند و غهمكين و آهسته
-


 سكوت خفقأنآورى برتزار شد.

كشاتاتايفس با تغير كفت :



 باز . كاشدا !





 بايد زودتر بكوههستان، بـخانه خود إوود.





 -

 سثوار السب











 بوده أست.

 Sd)
 ك را برنمكرداند.
:


تانابابى باز هم -

YY
:

 حرب اورا تطلع كرد :
-


 -


 كکرد و بلدون آنكه سر خودرا بر كرداند و شتى يكـ بار بصورت



 پ.


آهسته كغت :

 كّسارى، زودتر .











هميرفت , صدا ميزد : ال الى، كى خانه هست؟ بيا بيرون! برو به اداره كالخوز،

به جلسه حزبي.

 شود جورو







 سيشود. هشخنان تاناباى روح و جان و و دل اورا بيسوزانئد....



 آنها هرشها زودتر إيا






 rYo



 (


 زودتر حود را وادار مبيساخت تا زند هـست بِيدند ...

 براه أنها بود












 افتاد ,
 زششد0أي؟ خذايا، اقل





 هبيز زشیشت
 "برد
-

.
 شمل يد بـيتخذشت .
 حزبُى از

F








 جو آوردهانلג هوا هم

 -
-

-YYV
-






















 و بغزش داغان شود.







*
........ نازكت و شكننده از ثيان انكششان لرزانشي بيريهخت و او لز


 هیطور +يششود انسـان خودوا از زندكى
 تانابأى باز هم زم زند !





 ساكت كا كوسفندلدهازا بياورئلد
شهب هوا خذراب شد.





 جايدار باستتبال او رفت و با هم


 ruq

هعساش يه.






 دارد غ غرابب وسيشـود.





 او رنته|ند










 هسلو از درد و رأب




فرياد راه انداخته بودند نعره بيكشيد و آنها را بكنارى هل مل بيداد

 إيمار است، آه و ناله بـيكند و دوديستى تلب خنود را بـيكيرد، ولى









 شودش راهى دارد و بن برايى خودم راهى



 مدهوثيد , كفت : - لباس بيوش!

 تمام عمر تأمف :إخوىى.

 - تاناباى، خواهشا بيكنم. رنج , غـترا برا بهان ميكيرم. برو . آدم باش. تاناباى با لجأجت سر خور




زكند آتش روى نمد بيفتد.







جايدار بركشيت و كفت : - تو هنوز لباس نيوشيدهاى؟

جأيدار با خششم و غضضب فريارد زد :








 ميتجرهذ. خنا


 أكر ؛كشى لست برددار ذيست. اكر راه را كا كم كند؟ كناه خودش






:

 -
$.0{ }^{5}$ -
 بارانى را باو



از
-









 آوزد



دلسردى ثاثابأى †

 A.


 $\boldsymbol{Y} \boldsymbol{*}$













路




 تابل اهترام أسته


 تاناباى در هحالـي




 تاناباى حلدس زد







هعركامى را بصدا در آورد :
 آويزان ديشد و در درد ماتم دوبت خود كـد از اين جهان رنت بربسته بود شيون بيكرد.





 كد هطور يكى نفر كفت :





- شرأ ببخشن؛ جیرو ، بیخشن!

 را در آغوش كارفنتن. تاناباى ميكريسيست و بينائليد:



 و ساكت اششك ميريخت, تاناباباى با شدت بيشترى زار ار زار كاريست.










اين عمل از آن زن هم طلب عفو بميكند.



ايستاده بود و كريم هـيكرد و نزد او او نهيرنت.
ديكران او را دلدارى و تسليت ريهدادند
آرام بك
و اين سببب بيشد كم باز هم تلنختر و مسوزناكتر بـكريد.

YY









 يورغه دوست برحوم خود وا با زين بدون سوار بيكثشيذ، در عقب هـاشين در شارج ده برن نرم و هـروارى روى جادمرا پوشانده بود.

ها لا بدنبال آنها كششيله هيشا


تأناباى دهنه تكز









 هند هششت خاكَ بدرون كّ

 بيتخ
*
 كفت :







 است. حالا بن و او سانند دو شتخص يكسان و برابر هستيهم. YtV


 كاردانى !و با برترى



 - سـنسير ؛ تو بنزك
 سيسنسور كنت :
-
 كّ


 النسان نميميود 9
-



 كralime


















 از حزب الغراع كردهاندو -
-
شهوستان ببرم؟ هن هحت اين كار را ندارم -

 .




 اينطور بودده البتت.
 شل. .
有
 +ـرحوم خود
 Y: 4





 حركتت كّلسارى مانند سابت اسيتوار و سنريع بود. باد يال اسمبرا
 بود و هنوز نيرو و تدوت نرا وراوان داشت. در تمام طول راه ثاناباى فكير +ـيكرد و در بيان حلسيات و زوضيات كونآكّ






 ....
 هيeغواست بز
 نا امييل شلد, هنوز آخرين ثبيل و اراذه شیورو با أو و همراه اوستت.
 ك و برابى او

زيرا بڭغنار بدانند









 ولحى اكر إمكويني أو






 خواهد دادو





 شرق




-
-

- رنيق كاشكاتايف هست -


 -




 ملدتىى .


 رالمتت استت.


 -

بـششی
 ك,



روى دو -







 ذا


تانابأى المضنا
9 -
- $0^{2 \pi}$ -
.
, تاناباي بيرون آثلـ، شیوع به باز : كرد
- تمام شد،


 تاناباى تهسكين و تريغفيف ميويانت.



 شٌ آغوش كرفت -



 ( ${ }^{2}$




 $\boldsymbol{Y}+\boldsymbol{r}$






 جوان و بىباكى بود. پیدر خود اين پيشه دشوار شكار را بيسر
















 زيفناده بود. ابز















 ابز









ز
㡰

 از دوههای ستنگل رترأكل، سنگک ستنأن هودششرا تحوريلثى مبيدادند : ...

بلـه ! . .
زاكّهان از بالا هستمب' چل !



و -
بلد إينتّم!
هاسر جوابب داد :





 پلد







 هوا آموغتم' ای
بتو صيلد د

©
هیرا نإبود
بزايد نسلي جأويدان، ترأكولو
ترا كششتم بسـرجان، أى قراكولك.
 بأواز جزين
نكردد هيتحكس كرين ويان، تراكول .

ترا كیشتم، جسرجان، اي ترأك.
بنسست خود، بدين دستان، تراكول....
....






را
ت,
بعاندم يكم در دوران، ترأكول...
$Y$

 بياد مـيآورد .


 شنيلد بود
 با
 آن دبيز وا باستان ديكرى هنتقل كرودهاند. - مـكر شــا نشـنيليهايلو؟
.
زني

 تانابایى كفتت :













 به تاناباي دوخت و م منتظل

شتخهـى
-



 كار بفكر الفتاد :





 كا اينكه شرنى بزند


 . 19 g
 زقغ كفت هيز نآلمفت. غيلى


اهلا بغكر تاناباى به بكتاى كغ

 ولى بكتاى هوالبه نداد، هتى نكا هم نكرد. تاناباى از نزد او او

 بود. در زندكى هيبچوتّت نكر نميكرد
 از صتحبت با اشعخاص ثرهيز هسيكرد و اعُلسب سالكت و غاموش بود.

F




 تاناباى


 هم



هست







 باتى هـانده الست....
 زاناباى مي華

 او الم المد






هـشثغول شهده و روزی از روز روزه
 بيك



 "苂 بطرفـ او راه افتادند.



 -





 ارفيقى كا با ابواهيهم آملده بود بلوون آنكه دست تاناباي


 -


 تإtil


- آذر ، اين رفيت . .

تاناباى در حألى
كفت:

 -

 با شهانست از او دناع

 78

علف دروككنيل.

كند




صحبت
-

 شادى بن المت. -


 خودتان اينزرا بهتر هـيدانزيل.



 ميهكندم





 -

 بعيزب !

شما بود. بقول معروف: دير آمدنت رواست دير آى و درست. تاناباى مكوت

 در اين باره نكر كند. از دبير كميته شهرستان تشكر كـر كرد :





 فردا ميكرد و رقتن خودرا عقب بىانداختت. هالل و روهيم مسافرت نداثتـ.




















 بيجهل و نـميتوأند, با إيتكه بسافت دور بود و و سوار نميتوانست












 يِكس سال :






 و از اينكه خودش اسـبـرا بهورانل هـغرور و شادهان روى زين






از رودخانه صسيكذرم •


- خوب، برو؛ بن تـاشا بيكنم!

 نكهدارد، توى آب انتاد و از ترس فرياد كشيد : !








 حال آورده است؛ براى آشْرين بار او را به آلكسساندرونK برد و حالا در راه داه الثت بيهرد.





 و. غير بستقل بود كرفتار زنى سنكدل و مستبلبدبرأى كرديده بود.








 داشثت وارد حزّب بششوى. بالآغره هم بيرونت كردند , حالل براى







خودرا بنجوي Tرا م كاند


 -
 أكر كس ديك,

 تأاباى مكوت





 او بقصر الست.


 هستى، العمتو! از كما





## Yo

مبع صادق مر بميزد، كوهها برفراز زمين برميخغاستند، دشت
 دود بيكرد , تكى , تو توكى بيسونت. هيرمرد سفيلمتو بوستينرا بروى شانه انداغنته در كنار آتثى ايستاده بود. ديكا ديكر لزوبى








 بعتب زناه كمند رفت.








 شهرستان بردم. شودت برا برا بان سفر روانه كردى. برا بله، ديشب









تانابأى انسشار زا روي شانه خود اندأفته بود و از از بيان دششت منيرنت. اشكى بر روى كّونه هايش جارى بود و ريششث را تو بييكرد. ولى نانابأى اشكهارا


 خود
تاناباي آهسته زبـزمهـ





 استت. كمجانى؟ جوانب

شير ديريزد از ز بسى شیيو سفيلم....

فههرست

خوانندها كرابى!

بنكه نشريات \#رادوكاه غغوا هشـند است نظريات خود را در باره ككتاب و تر ترجمه و
 غود را بد نشانى زير بغرستيد : fiv زوبوفسكى بولوار بسكو ، اتحاد شوروى

كّوه جوا هر . افسانه هاى غاقهاى شوروى. • V ص ص.
أفسأند كهن ترين نوع ادبيات همد شذلقها، تكمت آن
 نخستين انسأنها با بـ وجود آمده أست.



 ويزء́ هر يكـ از آنها بوده و هسيت، در الفسانههاي
 نراوان ريتوان ديد.

 كثيرالمله شوروى كردوآورى شده استن.

 ظالمّ، نبرد انسان با نيروهای قهار طبيعت تشكيل


 آدميزاد سشخن ميكويئد، آسال و, آرزوههاى او را را بيان
 ناشر نسخه الكترونبك

